

## تحولات خاورمیانه، ادامه بی ثباتی و فرضیه‌های پیش‌رو

منطقه خاورمیانه شاهد تحولات بی‌وقفه است. پیش از شروع موج بیداری اسلامی در شمال آفریقا و خاورمیانه نگرانی ملت‌های منطقه و نخبگان آنان حول آینده سیاسی کشورهايشان در سایه سلطه بی‌چون و چرای مثلث استبداد، وابستگی و توسعه‌نیافتگی مرگبار دور می‌زد. با شروع موج بیداری و شعله‌ور شدن شراره انقلاب‌ها در منطقه و سقوط استبداد داخلی و روی کار آمدن دولت‌های برآمده از انتخابات آزاد و دموکراتیک که به پیروزی اسلام‌گرایان منتهی شد، نگرانی دیگری شکل گرفت که به مراتب از رشته نگرانی‌های پیشین بیشتر بود. کشورهایی نظیر تونس، لیبی و مصر نمونه‌هایی از معادله فوق است. کشور مصر با انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ امیدهای زیادی در وجدان خفته ملت‌های منطقه بیدار کرد، در این کشور طی یک مدت کوتاه انتخابات متعددی برگزار شد. مجلس شورای ملی شکل گرفت، انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شد و همه‌پرسی قانون اساسی در این کشور به تصویب اکثریت مردم این کشور رسید. به صورت طبیعی اسلام‌گرایان در این کشور در همه انتخابات به پیروزی رسیده و قدرت را در دست گرفتند.

در تونس نیز توافق اسلام‌گرایان و نیروهای دموکراتیک به عرصه سیاسی این کشور ثبات

\* رییس مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

بیشتری بخشید، اما نیروهای بازنده تحولات این کشور تن به نتایج صندوق آرا ندادند و با تکیه بر فرمول بحران‌سازی از طریق اعتصاب‌ها، تظاهرات اعتراض‌آمیز پیوسته، تحصن و بلکه شروع عملیات ترور در صفوف نیروهای اپوزیسیون، اطمینان ملت تونس را در مورد توانایی اسلام‌گرایان برای اداره دوره گذار این کشور با شک و تردید مواجه کرد.

کشور همسایه مصر و تونس؛ یعنی لیبی پس از یک دوره طولانی حکومت فردی و خاندانی قذافی، موفق شد به کمک نیروهای ناتو و پایداری نیروهای انقلابی، گام در مرحله جدید از حیات سیاسی خود بگذارد، اما با سقوط رژیم قذافی ثبات و امنیت در این کشور پهناور عربی و آفریقایی دچار شوک‌های پیوسته شد. همه گروه‌های مسلح، قدرت خود را در سایه قدرت مرکزی حفظ کردند و به نهادهای جدید دموکراتیک برای گذار از مرحله انتقالی فرصت کافی ندادند. کشور سوریه نیز که از موقعیت راهبردی برخوردار است، همراه با دیگر ملت‌های عرب شاهد تحولات داخلی شد. مردم این کشور تحت تاثیر فضای حاکم بر جهان عرب به خیابان‌ها آمدند و خواهان برگزاری اصلاحات سیاسی شدند. دولت بشار اسد در پس این حرکت مردم دست‌هایی یافت که با نفوذ در صفوف مردم قصد داشتند از سوریه به دلیل رویکردهای چند دهه اخیرش در حمایت از مقاومت ضدصهیونیستی انتقام بگیرند. بنابراین و به‌رغم ارایه وعده‌های مربوط به اجرای اصلاحات سیاسی و ترمیم قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و صدور چند فرمان عفو متهمان و محکومان سیاسی، روند اوضاع این کشور با شتاب به سوی بی‌ثباتی حرکت کرد. رقبای سیاسی رژیم سوریه در منطقه فرصت را مغتنم شمرده و راه‌حل سرنگونی دولت را در دستور کار خود قرار دادند. متحدان دولت سوریه نیز در مقابل به حرکت درآمدند تا از این قلعه مقاومت در برابر اسرائیل حمایت کنند. در نتیجه بحرانی که در آغاز شکل بومی داشت با سرعت باورنکردنی آغوش خود را به روی صف‌آرایی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گشود و این کشور را به چراگاه نیروهای تندرو تبدیل کرد. با وجود گذشت سه سال از بحران و جنگ داخلی سوریه و نیز یه‌رغم برگزاری چند نشست بین‌المللی برای یافتن راه‌حل سیاسی، به نظر نمی‌رسد سوریه به این زودی‌ها شاهد آرامش باشد.

از عراق نیز نباید چشم‌پوشی کرد. این کشور طی چند سال اخیر شاهد بحران‌های شکننده

بود. غرب عراق به دلیل به هم پیوستگی جغرافیایی با شرق سوریه شاهد نفوذ نیروهای داعش، یکی از شاخه‌های القاعده در منطقه بود. استان الانبار شاهد درگیری‌های خونینی بود که برخی از کشورهای مهم منطقه نظیر عربستان سعودی علاقه‌مند بودند صفت جنگ‌های مذهبی و فرقه‌ای را برای توصیف اوضاع کنونی عراق برگزینند.

اینها مجموعه‌ای از بحران‌های مهم منطقه است که در نسبت با کشورمان کمابیش اثرگذار به حساب می‌آیند. عراق در قلمرو حیاتی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. سوریه در حوزه متحدان راهبردی ایران دسته‌بندی می‌شود و به‌عنوان سنگر نخستین مقابله با رژیم صهیونیستی شناخته می‌شود و تحولات مصر و تونس و لیبی به لحاظ چیره شدن مقوله تقابل اسلام‌گرایان با نیروهای سکولار بر گفتمان سیاسی منطقه، نسبتی هرچند محدود با جمهوری اسلامی ایران پیدا می‌کنند، در این زمینه به‌ویژه می‌توان به کشور مصر اشاره کرد که دولت عمیق در این کشور در یک پروسه غافل‌گیرکننده حیات سیاسی این کشور را هدف قرار داد و با سرنگونی یک دولت منتخب قدرت را در دست گرفت. تا پیش از وقوع کودتا در مصر، همه ناظران سیاسی بر این عقیده بودند که دوران کودتاهای نظامی سپری شده و دیگر این مدل از مقابله با دولت‌های ملی به تاریخ پیوسته است. شاید نظامیان مصر با فهم همین موضوع به این نتیجه رسیدند که سرنگونی دولت ملی و منتخب محمد مرسی با آن همه کشتار رهبران رابعه العدویه و موج بازداشت‌ها و سرکوب تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم باید به صورتی مدیریتی و مهندسی شود که صیغه کودتا به خود نگیرد. به همین دلیل سازمان‌های اطلاعاتی ارتش مصر به حرکت درآمده و یک جنبش شبه‌مردمی تحت عنوان جنبش نافرمانی عمومی شکل دادند که در یک روز در میدان تحریر قاهره تجمع کنند تا نیروهای مسلح به نام دفاع از مردم به بهانه حمایت از انقلاب وارد عمل شود و قدرت را در دست بگیرد. اکنون با روی کار آمدن نظامیان در مصر، نه ثبات سیاسی به مصر بازگشته است و نه موقعیت اقتصادی این کشور با وجود میلیاردها دلار اهدایی عربستان سعودی و کشور امارات عربی متحده به نظامیان این کشور بهبود یافته و نه امنیت اجتماعی باز یافته است.

این وضعیت کمابیش اوضاع عمومی خاورمیانه را در سال گذشته به تصویر می‌کشد. اینک

این پرسش مطرح می‌شود که چرا خاورمیانه تا این سطح بی‌ثبات است؟ چرا نه رژیم‌های استبدادی توان و ظرفیت امنیت‌سازی و ثبات‌آفرینی دارند و نه بدیل‌های آنان؟ آیا می‌توان با یک پاسخ ساده به این پرسش مهم واکنش داد و گفت که ملت‌های منطقه خاورمیانه هنوز به بلوغ سیاسی نرسیده‌اند؟ آیا می‌توان گفت که ملت‌های منطقه برای دستیابی به یک مدل پیشرفته از «دولت‌سازی» نباید به خیزش همگانی دست می‌زدند؟ اینها و مجموعه دیگری از پرسش‌های محوری اکنون برای همه ناظران سیاسی، جامعه‌شناسان و نخبگان سیاسی مطرح است. در این میان موقعیت مصر از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا این کشور ده‌ها سال است که در تولید اندیشه و معرفت دینی و در آزمون الگوهای متکی بر دولت‌های ملی‌گرایانه و در اثرگذاری روی محیط‌های گسترده‌تر از قلمروهای محدود منطقه‌ای، در مقایسه با بسیاری از کشورهای منطقه پیشتاز بوده است. مثلاً مدل حکومت ملی ناسیونالیستی مصر برای سال‌ها و بلکه ده‌ها سال الهام‌بخش بسیاری از کشورهای عربی منطقه از جمله لیبی، سوریه و عراق بوده است. حال چرا این کشور به چنین وضعی دچار آمده است؟

واقعیت این است که برای پاسخ به این رشته پرسش‌های محوری نمی‌توان به پاسخ‌های کلیشه‌ای شناخته شده قناعت کرد؛ زیرا برای هر یک از پاسخ‌های کلیشه‌ای نظیر فقدان رهبری و فقدان وحدت هدف، نقیض‌هایی دیده شده و می‌شود که دست‌یابی به پاسخ‌های عمیق و همه‌جانبه را دشوار می‌کند. از این رو می‌توان رشته فرضیه‌هایی را در چارچوب تلاش برای یافتن پاسخ‌های قانع‌کننده مطرح کرد که برای دیگر پژوهش‌گران نقاط شروع را تسهیل کند. از جمله این فرضیه‌ها یکی این است که خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و موقعیت برتر تولید انرژی همواره مورد طمع قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. در این منطقه ۷۰ درصد انرژی مورد نیاز جهان ذخیره شده است. در این منطقه اسرائیل حضور دارد که در حوزه امنیت ملی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت بزرگ جهانی در صدر اولویت‌ها قرار دارد. در این منطقه بازار مصرفی وجود دارد که از سلاح تا فرآورده‌های مصرفی را دربرمی‌گیرد و این بازار مصرف بزرگ برای بسیاری از قدرت‌های جهانی و سوسه‌برانگیز است. بنابراین تحولات این منطقه نیز مانند دیگر ویژگی‌هایش باید مهندسی و مدیریت شود.

هنگامی که مصر علیه رژیم حسنی مبارک شورید، بسیاری از کارشناسان و تحلیل‌گران غربی توجه پایتخت‌های خود را به این نکته معطوف کردند که مواظب تکرار تجربه ایران باشند. در واقع کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا نسبت به وقوع تحولات ناگهانی در منطقه غافلگیر شدند. به همین دلیل و در مرحله بعدی و هنگامی که موج قیام‌ها و انقلاب‌ها به حاشیه جنوبی خلیج فارس یعنی در یمن و بحرین رسید، زنگ خطر در بسیاری از پایتخت‌های جهان به صدا درآمد که اگر اوضاع کنترل نشود، بساط منافع غرب از کل منطقه خاورمیانه برچیده خواهد شد. در نمونه بحرین نیروهای سپر جزیره به حرکت درآمدند و بحرین را به زیر چتر حمایتی خود درآوردند و در یمن علی عبدالله صالح را در مقابل اعطای امان‌نامه به وی و خانواده‌اش از قدرت پایین آورده و دوره گذار این کشور را به کنترل خود درآوردند.

فرضیه بعدی این است که اسلام‌گرایان منطقه به گونه‌ای طبیعی پیروز همه انتخابات آزاد در کشورهای انقلابی عرب بودند، اما نکته جالب این است که کشورهای شاهد انتقال اسلام‌گرایان به حوزه قدرت سیاسی، بلافاصله در معرض چالش و بی‌ثباتی داخلی قرار گرفتند. در واقع آنها که در پایتخت‌های تصمیم‌گیرنده و اثرگذار غربی اوضاع خاورمیانه را تحت نظر داشتند، به این نتیجه رسیدند که الگوی مدیریتی اسلام‌گرایان را در یک کشمکش داخلی شبه‌طبیعی به چالش بکشاند تا افکار عمومی کشورهای انقلابی در مورد این الگو بدگمان و ناامید شوند. در چارچوب همین فرضیه می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا برای اسلام‌گرایان بهتر نبود که در دوره گذار کشورهاشان از ویتترین قدرت سیاسی کمی فاصله بگیرند و یا با استفاده از مدل تونس به یک توافق سه‌گانه ملی، اسلامی، مدنی دست یابند تا همه فعالان را درگیر پروژه دوره گذار کرده و بیگانگان را از برانگیختن نیروهای به حاشیه رانده شده و به متن آمدن آنها محروم کنند.

فرضیه بعدی این است که اسلام‌گرایان در کشورهای عربی در طول سالیان دراز موفق به کسب مهارت‌های زیاد در فعالیت اپوزیسیونی شدند، اما در تدوین خط‌مشی چگونگی کسب قدرت سیاسی و چگونگی حفظ آن در چارچوب یک مدل دموکراتیک ناتوان بودند و همین مساله موجب شد رقبای آنان در جوامع تحول‌خواه به وحشت افتاده و برای رهایی از این وحشت به بیگانگان متوسل شدند؛ زیرا آنچه از ظاهر اوضاع پیدا بوده و هست این است که کشورهای غربی و متحدان

داخلی آنان در کشورهای انقلابی عرب به اسلام‌گرایان اجازه حتی یک دوره محدود دولت‌مداری ندادند. به دیگر تعبیر، دلایل کافی برای پذیرش این منطق وجود ندارد که اسلام‌گرایان در مدیریت یک جامعه ناتوان بودند. این داوری، زمانی قابل پذیرش است که مثلاً در یک دوره کامل انتخابی (مثلاً در نمونه مصر شش سال) اسلام‌گرایان نتوانند به وعده‌های خود و به رشته خواست‌ها و مطالبات مردم پاسخ دهند.

فرضیه‌های فوق و دیگر فرضیه‌های موجود می‌تواند عناوین خوبی برای ارزیابی اوضاع کشورهای عربی تحول‌خواه و چرایی غلبه بی‌ثباتی در این کشورها بر امیدهای نخستین به منظور یافتن پاسخ‌های متکی بر داده‌های جامعه‌شناختی باشد. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای پژوهش‌گران حوزه خاورمیانه را به کاوش در این زمینه فرامی‌خواند و از آنان برای مشارکت در کوشش‌های پژوهشی به منظور افزایش سطح آگاهی‌های عمومی دعوت به عمل می‌آورد.